

سرود دلتنگی در اشعار نزار قبانی بر اساس نظریه زایش نوستالژی

والتر موزر

حمیدهاشمی کهندانی^۱

بهمن نامور مطلق^۲

چکیده

دلتنگی برای گذشته‌یکی از اثرگذارترین مفاهیم در زندگی نویسندگان و شاعران است که به جهت دوری مکانی و زمانی رخ می‌دهد و به اشعار و داستان‌های شان شکل می‌بخشد. این پژوهش می‌کوشد انواع دلتنگی منقسم بر نوستالژی و مالیخولیا را تفکیک و هر کدام را جداگانه تبیین کند و برای این کار از آرای والتر موزریکی از استادان دانشگاه. اوتاوا استفاده می‌کند. نخست تعریف این اندیشمند از نوستالژی را می‌خوانیم و تفاوت آن را با عارضه دیگری که آن هم ناشی از غم دوری و غربت است بررسی می‌کنیم. موزر شروطی برای تشخیص این دو مفهوم از هم معرفی کرده است که در میان اشعار نزار قبانی آن‌ها را جستجو و نمونه‌هایی برای آن پیدا می‌کنیم و دست آخر دو نتیجه می‌گیریم. نخست این که نوع دلتنگی موجود در اثر او کدام است و دوم این تفکیک چه فایده‌ای برای فهم بهتر اشعار او دارد. چون مفهوم دلتنگی نزد شاعران بسیاری و شاید نزد اغلب شاعران وجود داشته و نتیجه طبیعی افزایش سن باشد. این مفهوم گسترده را باید سنخ‌شناسی نموده و از آن برای درک دقیق‌تر اشعار هریک از هنرمندان استفاده نمود.

واژگان کلیدی: شعر، دلتنگی، مالیخولیا، نزار قبانی، والتر موزر

دوره پانزدهم شماره ۲۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۷

۱. دانشجوی دکتری دانشگاه شهید بهشتی

h_hashemikahandani@sbu.ac.ir

۲. هیئت علمی، دانشیار زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه شهید بهشتی

b_nmotlagh@sbu.ac.ir

مقدمه

دست‌مایه اصلی صاحبان قلم مثل هر هنرمند دیگری، اندیشه‌ها و تجربه‌های آن‌ها است چون در فراروی شناخت بشر، جز این دو راهی نیست. و چون گذر زمان هر چیزی را از دست ما به در می‌برد افسوس بر گذشته از دیرباز احساسی آشنا برای انسان‌ها و موضوعی آشنا برای خلق آثار هنری بوده است. دل‌تنگی برای گذشته موضوع بررسی زمینه‌های مختلف علوم انسانی نظیر روانشناسی، روان‌کاوی، جامعه‌شناسی، علوم آموزشی و نقد ادبی است. موزر چنین می‌گوید که اغلب افراد، وقتی چیز عزیزی را چنان از دست بدهند که باز یافتن آن ناممکن باشد دچار مالیخولیا می‌شوند ولی اگر بتوان دوباره به آن دست‌یافت دچار غمیادیا نوستالژی می‌شویم (Moser 1) چون می‌توانیم امید خود را به باز یافتن آن حفظ و برای کسب مجدد آن تلاش کنیم. ولی این جهان احساس در اثر چگونه به وجود می‌آید؟ از این مکان‌ها در بسیاری آثاری که ما می‌خوانیم می‌بینیم نام برده می‌شود. چرا نام بردن از مکان‌ها در برخی آثار ادبی ایجاد دل‌تنگی می‌کند ولی مثلاً در مستندهای جغرافیایی و برنامه‌های علمی نمی‌کند؟ با توجه به این که تولید اثر هنری به محاسبه و نظم دقیق نیاز دارد، سهم تعلق در این بازی احساسی کجا است؟

از نظریه‌پردازان این حوزه می‌توان کریستیوا، هارولد بلوم و والتر بنیامین را نام برد که هر کدام بر اساس روشی در باب ارتباط ذهن هنرمند و تعلقات زمانی مکانی سخن گفته‌اند. والتر موزر در این میان پافراتر گذاشته و به سبک پراپ عناصر تولید نوستالژی در شعر و داستان را فهرست نموده و برمی‌شمرد. این نظریه کلیدی برای فهم جریان تولید نوستالژی است که شاید کامل و تمام نباشد ولی به امور احساسی که در آثار هنری می‌بینیم نگاهی ساختاری و تشریحی دارد که شاید بتواند قدمی برای هر چه علمی‌تر شدن نقدهای ادبی باشد. او با حفظ وامواژه‌های آلمانی معتقد است اکنون به جای این که پایان زمان (Endzeit) باشد صرفاً زمان اخیر (Spätzeit) است (Ibid 1). افتراق میان این دو مفهوم در آن است که در قسم اول، زیست جهان خود را بر لبه مغاک پایانی می‌بینیم و ابتدای جهان هر جا که بوده است، زمان اکنون ما زمان پایانی آن است و پس از ما وقت و ساعتی نیست. در قسم دوم پایان ما، نقطه‌ای است در زمان که هنوز عقبه و آینده‌ای دارد و می‌توان به پیشرفت رخداها در آن امیدوار بود. در این پیوستار، دل‌تنگی شاعران برای زمان و مکان‌های از دست رفته با شدت‌های مختلف ابران دل‌تنگی

می‌کند ولی نوستالژی در مقایسه با مایخولیا امری فریب آمیز و یک تحمیل کلامی است. واژه نوستالژی واژه خارجی است که معادل صوری در زبان فارسی ندارد که هر دو واژه درد (algos) و بازگشت (nostos) را در خود داشته باشد (پور افکاری ۱۰۱۱). معادل این کلمه در زبان عربی واژه‌های الاغتراب، الغربه و الحنین است (فیروز آبادی ۱۶۳۰). کلمه نوستالژی را عده ای مثل فیلولوژی و ایدئولوژی (با پسوند لوگوس به معنای درک و خرد) به شکل نوستالژی می‌خوانند که صحیح نیست. در عین حال مفهوم مورد نظر از این عبارت چندان برای ما تازگی ندارد (شمیسا ۱۳۷). آدم ابوالبشر از همان دم که پا بر زمین گذاشت دلتنگ روضه فردوس شد و از خداوند درخواست عفو و بازگشت کرد و تا روزگار ما هنوز بشر می‌نالد که از عالم خاک نیست و وطنش را گم کرده و نمی‌داند کجا است. در اشعار مانی و کلا تمام گنوسیان نیز دلتنگی برای گذشته موج می‌زند ولی بررسی آن‌ها از حوصله این مقاله بیرون است. نوستالژی یک اتفاق همیشگی و همه جایی است ولی به انواعی قابل انقسام است و به همان دلیل وجودی که باعث انقسام می‌شود معانی مختلفی نیز ایجاد می‌کند.

مسئله

الف. آیا نزار قبانی که همیشه مشعور به اشعار لذت طلبانه و سرودن نساییات است در دفترهای شعری خود برای گذشته (کشور، امت، دین، جبهه) احساس دلتنگی می‌کند؟
ب. چه عناصری نوستالژی را در شعر این شاعر برجسته و معنی دار می‌کند؟
پ. کشف دقیق عناصر عاطف به نوستالژی در شعر نزار قبانی چه کمکی به فهم معنای اشعار وی و جهان شاعرانه اش می‌کند؟

فرضیه

در دوران نزار قبانی دولت‌ها چنان سختگیر، روشنفکران چنان کندهن و مردم چنان ساده زیست و مظلوم شده اند که تغییر وضعیت و ستیختن با ستم خارجی برای هیچ کس گزینه نیست. به نظر می‌رسد مردم این خطه فراموش کرده اند روزگاری مهد درخشان ترین جلوه تمدن جدید اسلامی عربی بوده اند و به همین دلیل تصور می‌کنند کشورشان شایسته و میراث‌بر ناکامی‌هایی است که بدان مبتلا است. او با سرودن مجد سابق تمام سرزمینهایی که معتقد است مردمش به خواب رفته اند می‌کوشد آن‌ها را

بیدار کرده و به مبارزه وادارد تا با ستم جاری در زمانه خود ستیزه کنند ولی در این مسیر بر نوعی دلتنگی تکیه می‌کند که حاکی از امید است و به عمل اشاره دارد، نه این که صرفاً حسرت روزهای گذشته رو بخورد. در این پژوهش می‌کوشیم به این سوال‌ها و فرض‌ها پاسخ بدهیم.

پیشینه

پیش از این عده‌ای مفهوم مورد بحث ما را هر کدام به نوعی موضوع پژوهش خود قرار داده‌اند که می‌توان در قالب پیشینه به آن‌ها اشاره نمود.

از جمله در مقاله بررسی نوستالژی در اشعار نزار قبانی (علی اکبر مرادیان قبادی، سید محمود میرزایی الحسینی، بهبود حسینی، ۱۳۹۲) دلتنگی شاعر برای گذشته بررسی شده است ولی این دلتنگی‌ها را تمام واقعی انگاشته و پس از آن آرمانشهری را ترسیم کرده‌اند که در ذهن نزار قبانی وجود دارد. نیز در مقاله نوستالژی در شعر نزار قبانی (رضا افخمی عقدا و فاطمه جمشیدی، ۱۳۹۵) محققان کوشیده‌اند جلوه‌های نوستالژی شاعر را کشف کنند و می‌گویند چون به سرزمین و کودکی نیز عاطف است صرفاً نمی‌توان او را شاعر زنان نامید. از سوی دیگر در مقاله بررسی تطبیقی مولفه‌های رمانتیسیم در سروده‌های احمد شاملو و نزار قبانی (شیما صادقی بنیس و معصومه صادقی) محققان با بررسی تطبیقی به این نتیجه رسیده‌اند که نزار قبانی در اشعار رمانتیکش به بازگشت به طبیعت علاقه مند است چون میل به درک معشوق دارد. ولی امکان سنجی بازگشت‌های چندگانه نزار قبانی به زمان‌ها و مکان‌های متعدد گذشته و کشف معنای آن و نقشی که در پروژه سیاسی ادبی اش دارد موضوع بررسی قرار نگرفته است.

۱.۱ معرفی شاعر

نزار قبانی (۱۹۶۸-۱۹۲۳) یکی از بزرگ‌ترین شاعران تاریخ مدرن سوریه است که ۳۶ دفتر شعر و ۸ مقاله ادبی و یک نمایش نامه دارد. قلم او طرفداران بسیاری دارد و مفاهیم احساسی از جمله عشق به همسرش و سرزمینش در آثارش موج می‌زند، به حدی که در مواردی عبارات مشابهی را در خطاب و توصیف برای آن‌ها به کار می‌برد؛ خصوصاً به این دلیل که در زبان شاعر کلماتی که برای اشاره به سرزمین و شهر به کار می‌رود چون مدینه و بلد و ارض همه بر صیغه مونث هستند که به خوبی به وی امکان می‌دهند

تصوری زنانه از محل زندگی اش داشته باشد. چنان که در خطاب به همسرش نیز لحنی سیاسی دارد آن گاه که می‌گوید

گواهی می‌دم نیست جز تو زنی
که از من دریابد
نصف آن چه به من ارزانی می‌دارد
و این گونه مرا اباد کند
و با این کار به من ازادی بخشد (نزار قبانی ۱۹۷۹)

نیز در شعری دیگر می‌گوید
من زنان را نگیینی بر انگشتی کردم
که بر انگشت دارم چون ستارگانی در پیرامونم
و دولتی برقرار می‌کنم و نقشه ای برایش می‌کشم
و رنگ دریاهایش را برمی‌گزینم
من انتخاب می‌کنم چه کسی به بوستان‌هایم وارد شود
و چه کسانی راه آتش در پیش بگیرند
از چه بیم داشته باشم
وقتی تو فرهنگ منی و کتاب و منار من^۱

رانیای مکتبی می‌گوید به دلیل همین دیدگاه زن مدارانه است که نزار قبانی خود را در بیان شاعرانه و نمادینش "زنی انقلابی" می‌داند حال آن که همگان وی را مردی اباحی گر و بی اخلاق می‌پندارند. وی پس از شکست مفتضحانه اعراب در سال ۶۷ در جنگ موسوم به شش روزه در مقابل اسرائیل چنان انتقادات گزنده‌ای از آحاد و سران جامعه عرب کرد که راست و چپ را از خود رنجاند. وی یک و نیم دهه پایانی عمر خود را در لندن، پاریس و ژنو می‌گذراند و می‌گوید پس از مرگ جسد را برای دفن به دمشق

۱. وَأَنَا النِّسَاءُ ، جَعَلْتُهُنَّ خَوَاتِمًا
بِأَصَابِعِي .. وَكَوَاكِبًا بِمَدَارِي
وَأَنَا أَرْتَبُ دَوْلَتِي .. وَخِرَائِطِي
وَأَنَا الَّذِي أُخْتَارُ لَوْنِ بَحَارِي
وَأَنَا أَقَرُّ مَنْ سَيَدْخُلُ جَنَّتِي
وَأَنَا أَقَرُّ مَنْ سَيَدْخُلُ نَارِي
مَنْ ذَا يَهْدُنِي ؟ وَأَنْتِ حَضَارَتِي
وَتَقَاتِي ، وَكِتَابَتِي ، وَمَنَارِي

ببرید چون دمشقی زهدانی بود که به من شعر آموخت، شعر آموخت و الفبای یاسمین را به من یاد داد. در دیوان شعر او دلتنگی برای سرزمینی که در اواخر عمر به میل خود آن را ترک کرد موج می‌زند.

۱.۲. پیکره مطالعاتی

دفترهای شعر نزار قبانی دست کم در سال‌های نخست شاعرانگی یعنی تا میانه دهه شصت از مضامین غنایی، عشقی و محرک سرشار بود. وی به همین دلیل بسیار مورد انتقاد اندیشه اخلاقی حاکم بر جامعه سنتی زمان خود بود. نام این دفترها بسیار گویا است. نخستین دفتر شعر او دختر سبزه‌رو به من گفت^۱ (۱۹۴۴) نام دارد و نام دفتر شعر دیگری تو مال منی^۲ است. پس از نبرد ۱۹۶۷ مصر و اسرائیل در لندن دفتر انتشاراتی به نام خود تاسیس می‌کند و هنر شاعری و صنعت چاپی را که در اختیار می‌گیرد و وقف این دعوای سیاسی می‌کند. در عین حال با آغاز جنگ پانزده ساله لبنان که از تبعات شکل‌گیری اسرائیل است به پایتخت این کشور بازمی‌گردد و با اشعار رمانتیکی که خطاب به بیروت می‌نویسد به انتقاد از خشونت‌ها می‌پردازد. در این دوران است که از شاعر زنان به شاعر امت تبدیل می‌شود و شاید تنها شاعری باشد که به جای تمجید از سران کشورهای تازه تاسیس عربی، آن‌ها را به جهت سستی و بی‌کفایتی متهم می‌کند. شاید به همین دلیل است که اشعار او به زبان‌های متعددی چاپ شده است و از جمله یوسف کرکوتلی در باب او می‌گوید شعر او مثل هوا برای همه ما لازم است. نزار قبانی شاعری معترض و منتقد است و مهم‌ترین ایزاری که برای بیان این انتقادات گزیده دارد اظهار دلتنگی است. او به جای دعوت همگنان خود به تلاش برای ساختن آینده‌ای تازه و خرم، برای محاسنی که در موطنش بوده و از دست رفته است سوگواری می‌کند. سپس این احساس را به جاهایی که در آن پای نگذاشته و سکونت نکرده نیز تسری می‌دهد چون او دلتنگ روزگار کودکی خود نیست بلکه دلتنگ دورانی است که سرزمین، دین و هویت سیاسی وی شکوهی داشته است که امروز آن را از دست داده است.

آنچه باعث می‌شود بنیانا در پی نامگذاری احساسی باشیم که در فضای اشعار نزار قبانی موج می‌زند صورت بندی‌یکی از مهم‌ترین مفاهیمی است که تخیل شاعرانه او را

۱. الرحم الذی علمتنی الشعر، علمتنی الإبداع وأعطتنی أبجدیة الیاسمین

۲. قالت لی السمراء

۳. انت لی

شکل داده است و آن چند و چون دریافت او از دوری از خانه است به تریبی که با سایر انواع احساساتی که از این پدیدار به شاعران دیگر دست می‌دهد نوعاً خلط نشود. تجربه مشترک او با تمام کسانی که به هر دلیلی از خانه و کاشانه خود دور افتادند می‌توانند باعث شود او را در کنار تمام هنرمندان و نویسندگانی قرار بدهیم که درد دوری از وطن دارند و به اجبار جلای وطن کردند ولی در اینجا نکته‌های باریکی هست که بررسی دقیق آنها می‌تواند جزئیات جهان شاعرانه هر کدام از آنها بایکدیگر را برای ما روشن کند. به گواه بروبیکر مهمترین ویژگی جایگاه نویسندگانی که از خانه دور افتاده اند و برای آن ابراز دلتنگی می‌کنند همین دور بودگی و برکنار بودن از خانه است، اما در حوزه این مفهوم به گواه برخی متفکران می‌توان از مفهوم "در وطن خویش غریب" جهت نمایش نوستالژی استفاده کرد. نزار قبانی یکی از بهترین نمونه‌های این رخداد است چون شاعری است که از سوی هم صنفان خود به عنوان یک شاعر نوآور و سنت شکن مورد انتقاد است، مبارزات و انتقادات سیاسی اش را دولت مرکزی بر نمی‌تابد و از همه بدتر این که سرچشمه الهامش و یگانه نقطه اتکایش در این جهان یعنی همسرش قربانی همین سیاست ورزی‌ها (جنگ عالمگیر عراق) می‌شود که به شدت مورد انتقاد او است و از پس این رخداد ناگوار، از دست رفتن "خاطرات" همین عشق است که علت اصلی رنج شاعر است.

خنجری را که به پهلویم رفته است بیرون کن

تا بتوانم زندگی کنم ... مرا بگذار

که باز با زنی تازه آشنا بشوم

و او نامت را از یاد من بزداید^۱

شاکله مهم دیگر تشخیص عنصر دلتنگی برای خانه و کاشانه تعلق خاطر شاعر به فضایی است که چندان پیوندی با عالم واقع ندارد و نمی‌تواند وی را به جهت غنای شاعرانگی از واقعیت دورتر از پیش، و به نازک خیالی نزدیک تر از پیش کند. به سبب اینکه ویژگی‌های موقعیت واقعی زمانی و مکانی شاعر چندان مورد تاییدش نیست و اسباب رنجش او شده است قوه خلاقه‌اش زمان و مکانی را برایش می‌سازد که به مذاقش خوش تر می‌آید. وی چون آرزو می‌کند میهنش و مردمش در آن وضعیت که

۱. انزعی الخنجر المدفون فی خاصرتی واترکینی أعیش ...

امحینی الفرصة لأتعرّف علی امرأه جدیدة تشطب أسمک من مفکرتی

وضعیت بهتری است زیست کنند نسبت به آن ابراز اشتیاق می‌کند و برای تحقق آن که به تاخیر افتاده است ابراز دلتنگی می‌کند.

سرزمینی باقی نمانده که به آن پناه برم جز ساحل دستانت
تو آخرین میهنی که هنوز در نقشه آزادی بر جای مانده است
تو آخرین میهنی که از گرسنگی سیر و از ترس ایمنم کردی
تمام میهن‌های دیگر مضحکه اند^۱

عنصر سومی که می‌تواند نزار قبانی را به شاعری در وطن خویش غریب تبدیل کند همین حفظ محدوده‌ها و مرزهاست (طاهری، زهرا ۱۳۹۷) که باعث می‌شود او خود را چنان عربی در میان غیر عرب‌ها، مسلمانی در میان غیر مسلمانان و مصلحی در میان اشرا قلمداد کند که گرچه از ابتدای زندگی در میهن خود در میان هم‌گنانش زیست، به جهت اندیشه‌های خلاف جریانی که دارد و انتقاداتی که از اطرافیان خود می‌شنود و آن‌ها را بر نمی‌تابد، به مثابه بیگانه‌ای پشت خاکریز ایستاده و یارکشی می‌کند، چنان مهاجری که از هویت قومی خود در سرزمین بیگانه‌ای دفاع می‌کند. انگاریک سوریه است و یک نزار قبانی مدافع آن، و سایر جهان دشمنی است مقابل او و مزاحم خلوت عاشقانه او با سرزمینش:

دوستت دارم

و نمی‌خواهم از دوست داشتنت لحظه‌ای بیاسایم

که جنگجو در جبهه عشق نمی‌آساید

چنان که کشتی در انقلاب دریا نمی‌غناید

مبادا زمان را از ما بریابند

و چیزی از زنانگی تو کم شود

یا چیزی از شعرهای من^۲

۱. فلم يعد لي وطنٌ ألتجئُ إليه..

سوی سواحل یدیک..

أنت الوطن الأخير الباقي على خريطة الحريه

أنت الوطن الأخير الذي أطمعني من جوع..

وآمنني من خوف..

وكل الأوطان الأخرى.. أوطانٌ كاريكاتورية

۲. أحبك جدا

و أكره أن أتوقف عن حبنا

جهان شعری نزار قبانی از عربیت نشان فراوانی دارد چنان که خود می‌گوید به هر شهر عربی که پا می‌گذارم مرا فرزندم صدا می‌کند، چون او اسرائیلی و حيله استعمار را تهدیدی امنیتی برای تمام جهان عرب می‌داند و از آن دسته متفکران است که معتقدند همبستگی اعراب می‌تواند این معضل را حل کند. او برای آینده‌ای افسوس می‌خورد که اگر سایه استعمار نبود سرزمینش و جهان عرب را می‌توانست به دست بیاورد ولی از آن محروم مانده است. در عین حال به جای دریغ خوردن بر عدم تحقق این رویا، برای دورانی ابراز دلتنگی می‌کند که این موهبت را داشته است ولی امروز از آن دور افتاده است. به همین دلیل است که آن چه از این دنیا محبوب او است، یعنی زن، میهن و عربیت، در واقع در نزد او یک چیز است و عبارات مشابهی را برای توصیف آن‌ها به کار می‌برد چون هر سه استعاراتی از یک مقصود هستند. وی در شعر فالگیر^۱ از آدرس نداشتن منزل معشوق و سختی چنین عشقی شکایت می‌کند:

آن کس که ورا می‌خوای سرزمین و میهن و نشانی ندارد
و چه دشوار است که زنی را بخواهی که نشانی ندارد
پسرم او نشانی ندارد^۲
و جهات جغرافی را سرور خود در مبارزه می‌گیرد
ای سرور من ای جنوب
در شهرهای نمکی که مرگ سیاه و خاک بر سرش نشسته
در زندگی مان نخل و انگور و ماه بکار^۳

ففي جبهة الحب لا يستريح المحارب
وفي ثورة البحر لا تستريح المراكب
وأخشي بأن يسرقوا الوقت منا
فيسقط بعض الأنوثة منك ...
ويسقط شيء من الشعر مني
۱. قارئة الفنجان

۲. فحبيبة قلبك ليس لها أرض أو وطن أو عنوان
ما أصعب أن تهوي امرأة يا ولدي ليس لها عنوان
ليس لها عنوان يا ولدي

۳. یا سیدی الجنوب:
فی مدن الملح التي يسكنها الطاعون والغبار
ترزع فی حیاتنا النخيل، والأعنان والأقمار

۲. الگوی ساختاری تشخیص نوستالژی موزر

والتر موزر معتقد است دلتنگی ما برای زمان و مکانی که تجربه مجدد آن امکان وقوعی دارد نوستالژی نامیده می‌شود ولی تحقق آن در متن شروطی دارد. شرط کردن امکان تجربه مجدد برای این است که وی معتقد است در ارتباط بین احساس و تجربه باید سهمی هم برای تعلق و تفکر در نظر گرفت. چون تناظر مستقیمی بین دوری از خانه و تحقق نوستالژی در متن نیست. هستند نویسندگانی که در کشوری دیگر زندگی می‌کنند ولی عنصر نوستالژی در اثرشان به چشم نمی‌خورد یا دست کم عنصر وحدت بخشی نیست که بتوان در پرتو آن جهان‌یک شاعر را بازتفسیر کرد. برخی نویسندگان (نظیر آلبر کامو، محمدعلی جمال زاده، ژولین گرین و غیره) و برخی شاعران (نظیر ژاله اصفهانی، ابوالقاسم لاهوتی و غیره) هستند که در کشوری غیر از موطن والدین شان متولد می‌شوند، برخی دیگر خاطرات سرزمینی را که زمانی در آن زیسته اند مضمون کار خود انتخاب می‌کنند، برخی دیگر تماماً بخشی از عمر خود را در خاک کشوری دیگر زندگی می‌کنند و سرزمینی را که به آن متعلق هستند به مثابه دکور داستان‌های خود می‌گیرند. آیا می‌توان این عملکرد را نشانه‌ای برای نوستالژی در نظر گرفت و آثار کدام دسته از این نویسندگان را می‌توان به درستی دخیل در حوزه نوستالژی در نظر گرفت؟

آیا می‌توان تصور کرد تفکر خلاقه هنرمندان در شکل دهی و تصمیم گیری برای عنصر نوستالژی نقشی ندارد و هر نویسنده‌ای که از موطن خود بیرون شود لاجرم در آثار خود برای موطنش ابراز دلتنگی می‌کند و یک نویسنده نوستالژیک است؟ آیا شاعر و نویسنده‌ای که موطن خود را ترک کرده‌اند او را وادار به ترک موطن کرده‌اند چنین تصویری دارد که موطنش برای همیشه از دست رفته است و امکان بازگشت به آن نیست؟ یا تصور می‌کند می‌تواند با رجعت به میهن یا حل مشکلاتی که باعث خروجش شده است دوباره به آغوش سرزمین مادری بازگردد؟ آیا با از دست دادن چیزی تصور می‌کنیم برای همیشه از نعمت داشتن آن محروم شده‌ایم یا روحیه و تخیل ما به گونه‌ای است که دست به تلاش می‌زنیم و سعی می‌کنیم به موقعیت قبلی بازگردیم و از آن چه قدیم بهره مند بودیم دوباره بهره مند شویم؟ در هریک از این دو صورت چه کلماتی را برای بیان حالمان انتخاب می‌کنیم؟ شعر و داستانی که در وصف این موقعیت می‌نویسیم چه حالتی پیدا می‌کند؟ آیا با خواندن اشعاری که از دلتنگی شاعر

حکایت می‌کند احساس می‌کنیم مایل است تلاش کند به ترتیبی به میهنی که عاشق آن است یازگردد این که احساس می‌کنیم با ناامیدی و بی‌عملی صرفاً از دوری مردم و کشورش خون می‌گرید و تصور نمی‌کند می‌تواند مشکل دوری از وطن را حل بکند؟ برای فهم این مساله می‌توانیم به پنج عنصر در نوشته‌های شاعران دل‌تنگ وطن توجه کنیم و با کشف آن‌ها به این نتیجه برسیم که به قول والتر موزر وی مبتلا به درد دوری است یا حسرت گذشته، دردی که وی را به عمل برای حل مشکل وامی‌دارد حسرتی که جان‌ش را می‌ستاند.

۲.۱ شرط نخست کم توانی^۱ است به این روی که نویسنده باید در موقعیت تبعید و سفر احساس کاهش و تقلیل کند نه نابودی، احساس ضعف و بی‌طاقتی کند نه مرگ احساسات. در جامعه ای تازه منابع محدودتر، و شبکه حمایت اجتماعی نویسنده و شاعر ضعیف تر است به همین دلیل او توان کمتری برای خیال پردازی و تولید دارد، افق دیدش کاسته می‌شود و قریحه اش رو به خشکی می‌گذارد. به همین دلیل فضای تازه را محدودتر و کم توان تر از فضای قدیم توصیف می‌کند و آن‌چه را که خود زیسته درخشان تر و جلا مندر از اکنون و حال خود می‌پندارد. نزار قبانی می‌گوید:

نه ...

این میهن بزرگ من نیست

نه

این سرزمین مربع که به خانه‌های شطرنج می‌ماند

همان نیست که معلم تاریخ در جوانی مان می‌گفت

سرزمین بزرگ ما است^۲

۲.۲ دوم تنزل مقام^۲ است، به این معنی که اوضاع جدید، سرزمین جدید و دوران جدید برای شاعر تولید هیجان نمی‌کند تا به سان کودکان و گردشگران به تماشای مردم

1. Perte d'énergie

۲. لا...

لیس هذا وطنی الکبیر

لا

لیس هذا الوطن المرّج الخانات کالشطرنج

هو الذی قال لنا مدرس التاریخ فی شبابنا

بأنّه موطننا الکبیر

3. Déchéance

و خانه‌ها مشغول بشود و به سان برخی حیرت‌نامه‌ها که نمونه‌های آن در تاریخ مان کم نیست از دوران تازه تعریف بکند. بلکه همیشه در پی بهانه‌ای است تا شکایت آغاز کند و کلیت رضایت بخشی برای وضع جدید خود سراغ ندارد و بازگو نمی‌کند. دل کندن از گذشته می‌تواند باعث شود شاعر روزی شکایت کند و روز بعد به زیبایی‌های معشوق جایگزین دل ببندد ولی کسی که امید بازگشت به میهن محبوب خود دارد بی تابی می‌کند و برای تمجید از سرزمین خود، بر اوضاع زمانه عیب و ایراد می‌گذارد تا به همه بگوید آن چه داشته است، آن جا که بوده است و دورانی که زیسته است از هر گزینه دیگری بهتر است.

مثل همیشه

آزادی فکر در اینجا

مرغی است سرکنده

به تیغ هر ستمکار زیاده خواهی

مردمی که زبان ندارند به چه می‌ارزند؟

اندیشه مکن .. چراغ قرمز

یا کسی در باب متون فقه ... دستور زبان .. و نگارش سخن نمی‌گوید

یا از شعر .. یا از نوشتجات

اندیشه نفرین شده است، و ناخواسته و ناشناخته^۱

۲.۳ شرط سوم اشباع فرهنگی^۲ است به این جهت که مهاجران و مسافران همیشه در پی جذابیت‌های وطن تازه اند. شاعرانی که پا از وطن خود بیرون می‌گذارند گاهی چنان شیفته زیبایی‌های سرزمین تازه اند که از آن چیزها می‌آموزند و برای همگان خود تحفه‌ها می‌آورند چنان که ویکتور هوگو قالب شعری پانتوم را از مالزی و شاتوبریان

۱. ولم تزل

حرية الرأي هنا

دجاجة مذبوحه

بسیف کل طاغية

لا تفكر أبداً... فالضوء الأحمر

لا تجادل في نصوص الفقه... أو النحو... أو في الصرف

أو في الشعر... أو في النثر

إن العقل ملعون ومكروه ومنكر

2. Saturation culturelle

حماسه ناچز را از آمریکا به سوغات می‌آورند. ولی شاعر دلتنگی که امید به بازگشت دارد چنان محو هدف خود است که در سرزمین تازه چیز دلچسبی نمی‌بیند و همچنان از مشرب فرهنگی سابق خود سیراب می‌شود و بر در و دیوار شعرش همه تصویر انگاره‌های سرزمین سابق است و خبری از اوضاع تازه در نوشته‌های او نیست. هر آن چه می‌بینیم جلوه‌های فرهنگی سابق است که در تمام اشعار وی به چشم می‌خورد و نشان می‌دهد غرق دریای لذات فکری و فرهنگی قدیم خود است. در شعر نزار قبانی جلوه‌های شام و اسلام و عربیت فراوان است. وی می‌گوید:

سخن از دریای صیدا آغاز می‌شود
از دریای صیدا، هر شب
آل البیت بیرون می‌آیند!
آنان درخت پرتقال را می‌مانند،
و از دریای صور
آواز و گل و خنجر
و مردان قهرمان سر برون می‌کشند
...
از مازن و وائل و تغلب کمک خواه
که در فرهنگ نامه ملل دیگر نیست
قومی به نام عرب^۱

۱. من بحر صیدا یبدأ السؤل

من بحرها

یخرج آل البیت کل لیلۃ

کأنهم أشجار برتقال

من بحر صور

یطلع الخنجر، والوردۃ، والموال

ویطلع الأبطال

...

لا تستغث بمازن، أو وائل، أو تغلب

فلیس فی معاجم الأقوم،

قوم اسمهم عرب!

۲.۴ بر همین اساس شرط چهارم یعنی ثانویه بودن^۱ شکل می‌گیرد که ارتباط شاعر و نویسنده را با نویسندگان و شاعران سرزمین خود روشن می‌کند. ایا شاعری که در وضعیت اشباع فرهنگی است می‌تواند قریحه نوآوری داشته باشد یا اسیر ساختارهای فنی گذشتگان خود می‌ماند و راهی برای خلق سخن تازه نمی‌یابد؟ آیا غوطه خوردن در فضای فکری و ادبی مخصوص سرزمین مادری برای شاعری که دلتنگ آن کشور و مردم است عنصری است منفی که سد راه او می‌شود و این همان گویی‌ها نمی‌گذارند وی به کار شاعری خود برسد یا برعکس منبعی برای بازپرداخت آثار قدیم و الهام گرفتن از مآثر خودی می‌شود که شاعر با تکیه بر آن‌ها بهتر می‌تواند خود را باز بیابد و نسبت خود، شاعر و مخاطبش را با زمانه گذشته و زمانه حال مشخص بکند؟

اسرائیل چرا باید از ابن مقفع بترسد؟

و از جریر و از فرزددق؟

و از خنساء که شعرش را بر گورها می‌نویسند

...

چرا نبرد از یاد

هشام و زیاد و رشید را؟

که بنی تغلب

مشغول زنان خویش‌تندند!

و بنی مازن

به امر غلمان خود...

و بنی عدنان

انداخته اند جامه زیرین در پای کنیزان^۲

1. Secondarité

۲. ما الذی تخشاه إسرائيل من ابن المقفع؟

و جریر .. والفرزدق ؟

ومن الخنساء تلقى شعرها عند باب المقبرة

...

کیف لا تلغى هشاماً، وزیاداً، والرشیداً ؟

وبنو تغلب مشغولون فی نسوانهم

وبنو مازن مشغولون فی غلمانهم

وبنوهاشم یرمون السراویل علی أقدمها

۲.۵ شرط آخری که موزر از آن سخن می‌گوید پسینگی^۱ است. شاعری که اسیر غمیاد است باید آگاهی تاریخی داشته باشد. این شاید همان عنصری است که هارولد بلوم نام دیرآمده^۲ و دیربودگی^۳ بر آن می‌گذارد. سوژه تاریخ مند باید نسبت به گذشته خود و کسانی که در ظرف زمان و مکان بوده اند و وی به آن‌ها نسبت می‌برد آگاهی داشته باشد و به همین دلیل باید خود را نسبت به آن‌ها جدیدتر ببیند و بپندارد. این تعیین مخصوص چنان است که انگار وی را به این زمان انداخته اند نه این که صرفاً نسبت به آن شکایت دارد. وی خود را وارث اوضاعی می‌نماید که مسوولیتی در باره آن دارد و به این وراثت هویت‌یافته است نه کسی که صرفاً در ظرفی از زمان و مکان زندگی می‌کند و اکنون اوضاع بدی دارد. نزار قبانی در یکی از اشعار خود به نام قانا می‌گوید

اشک و خون است که می بارد

از روی نعش ما در قانا گذشتند

و به موسم آتش، بازآمدند

هیتلر آن‌ها را از شرق اروپا بیرون کرد و آن‌ها ما را از سرزمین خویش

در خانه مسیح آتش می‌افروزند

و بر پیراهن حسین پای آلوده می‌گذارند^۴

این شعر اشاره به درکی دارد که وی از ارتباط یهودیان اسراییل با تاریخ خودشان و با تاریخ سایر ادیان منطقه دارند. گذاری به گذشته آنان می‌کند و فهمی را که خود از سرنوشت ملت‌ها به طور کلی و سرنوشت ملت خود به طور خاص دارد به عنوان وضع

1. postériorité

2. latecomer

3. belatedness

۴. أمطار دماء ، ودموع ..

دخلوا قانا علی أجسادنا

...

ويعيدون فصول المحرقة ..

هتلر أحرقتهم فی غرف الغاز

وجاؤوا بعده کی يحرقونا ..

هتلر هجرهم من شرق أوروبا وهم من أرضنا قد هجرنا ..

...

يشعلون النار فی بیت المسيح .

ويدوسون علی ثوب الحسين

بد سرزمینی که البته پا در آن نگذاشته است مطرح می‌کند. قبلاً گفتیم نزار قبانی شاعری است که دلتنگ سرزمین‌های نرفته است. او برای تحقیق آرمان سیاسی که نجات از وضعیت استعمار و مبارزه با تن پروری و پول پرستی حکمای نفت فروش عرب است، برای زمان و مکانی احساس دلتنگی می‌کند که این مشکلات وجود نداشته باشد.

۳. تحلیل نوستالژی نزار قبانی و تشخیص نوع تعیین چرایی آن

نزار قبانی در سال‌های پرتلاطم بعد از جنگ اول به دنیا آمد و در زمان شکل‌گیری سازمان ملل و ارتش‌های شرق و غرب و جریان‌های چپ عربی در عنفوان جوانی بود. چنان که آریه لویا می‌گوید شعری که می‌سرود از همان ابتدا در عین سادگی از مثنوی معمول فرم و محتوای شعر عربی دور بود و به خاطر همین شکستن الگوهای سنتی جامعه کسان بسیاری را از خود می‌رنجاند و به خود جذب می‌کرد (Loya 481). در بیست سالگی اش در نخستین دفتر شعرش در سال ۱۹۴۴ کلامی آتشین در توصیف عشق جسمانی داشت که می‌گفت:

دوست داشتن قصیده‌ای زیبا است که بر ماه نوشته شده
بر تمام برگهای درختان طراحی شده
و بر پرهای گنجشک‌ها و قطرات باران کشیده شده است^۱
چهار سال بعد در وصف زنک رقاصه ای چنین شعری می‌سراید
و او بر دستان نور پا گذاشت
با قامتی کشیده .. خرامان
چون کاروانی از بوهای خوش .. پا پس می‌کشد
یکی از پی دیگری
در میان چراغ‌ها می‌گردد
در میانه روز .. چراغی افروخته
در میان گیسوان پریشانش دارد^۲

۱. (از دفتر شعر قالت لی السمراء) قصیده جميلة علی القمر

الحب مرسوم علی جمیع أوراق الشجر

الحب منقوش علی ریش العصافیر و حبات المطر

۲. (از دفتر شعر طفولة نهد) و داست علی اذرع الضوء

ترفض... میداء عذبة

در سال ۴۹ می‌سراید
چرا در میان این همه زن به تو می‌سپارم
کلید شهرهایی را که دره‌ایش به روی ماجراجویان
باز نشده است و پرچم سفیدش برای زنی به اهتزاز درنیامده است^۱
یک سال بعد می‌نویسد
در روستای ما می‌گویند تو ناب‌ترینی
و من در این شایعه غوطه می‌خورم و آن را باز می‌گویم
چه شادی آور است این قصه که به آن سرخوش می‌شوم
همه آن را روایت می‌کنند
و سرخوشان به آن دست افشان و در پیچ و تابند^۲
ولی پس از حمله رژیم اشغالگر قدس و بروز جنگ شش روزه در شام، نزار قبانی
به ناگهان روش دیگری در شاعری پی می‌گیرد
در چشمان سیاه تو
ای بیروت به بهترین شکلی
شن‌ها و آسمان و خانه‌ها را می‌بینم که پنهان شده اند
...
بیروت تو در سینه من جا داری
و این اتفاق در خواب هم نمی‌افتد

كقافلة العطر.. تطوى المدى

سحبه اثر سحبه

تلوب خلال المصابيح

نهارا... اضاع مصبة

على شعرها العجری

۱. (از دفتر شعر سامبا) لماذا أعطيك، من دون جميع النساء

مفاتیح مُدنی التي لم تفتح أبوابها

لأی طاغية ولم ترفع راياتها البيضاء لأية امرأة

۲. (از دفتر شعر انت لی) يروون فی ضيعتنا .. أنت التي أرجح

شائعة أنا لها مصفوق . مسبح

وأدعيها بغم مزقه التبجح

يا سعدها رواية ألهو بها وأمرح

يكونها .. فلسفوح السكر والترنج

از آن روز که با هم آشنا شدیم

بیروت

تمام دنیای من شد^۱

نزار قبانی در حالی به این شهر ابراز محبت ناگهانی و پرشور می‌کند که بیروت نه موطن او است و نه در آن سابقه زندگی و خاطره ای داشته است. بلکه می‌کوشد خوانندگان پرشمار خود را که به نوعی هموطن و همزبان وی هستند به عشق به وطن عادت بدهد تا دوست و دشمن واقعی خود را بشناسند و برای حفظ اندیشه و سرزمین شان یکی شوند.

یک سال پس از آن، شعر مشهور تفنگی به دست آوردمرا برای همگامی با مبارزان فلسطینی نوشت که شاید مناسب ترین مثال برای بیان منظور این مقاله باشد.

بیست سال است که در پی سرزمین و هویت می‌گردم

در پس خانه ای که روزگاری آنجا بود

و میهنی که اسیر سیم‌های خاردار است

در پی کودکی می‌گردم

و دوستان نزدیکم که دیگر نیستند

در پی کتاب‌هایم

و عکس‌هایم

و دودکش‌های خانه‌ها

و گلدان‌ها^۲

۱. داخل عینیک السوداوین

بیروت ، تغیب بأکملها

رملا ، وسماء ، و بیوتا

...

بیروت ! وأنت علی صدري

شیء .. لا یحدث فی الرؤیا

من یوم تلاقینا فیها

صارت بیروت

هی الدنيا

۲. عشرين عاماً وأنا أبحث عن أرضٍ وعن هویةٍ

أبحث عن بیتی الذی هناك

عن وطنی المحاط بالأسلاك

و این در حالی است که او در طول عمرش پا به سرزمین‌های اشغالی نگذاشته است و کودکی و خود را در آن جا نگذرانده که خانه و وسیله ای داشته باشد و بتواند برای آن ابراز دلتنگی کند. او چنان کسی سخن می‌گوید که از زندگی در شهرهای مختلف سرزمین اشغالی قدس سابقه و خاطره ای دارد و امروز بابت از دست رفتن آن سرزمین تاسف می‌خورد. سرزمینی که نزار قبانی بدان تعلق داشت خود از حمله اسرائیل آسیب‌های بسیاری متحمل شد ولی خاک آن اشغال نشد. وی با مبارزان سرزمینی همدردی و همذات‌انگاری می‌کند که در همسایگی او است و از زبان آن‌ها برای خانه و کاشانه شان دلتنگ می‌شود و ابراز اشتیاق می‌کند. هدف شاعر از این کار چیست و چطور می‌توان این تصمیم او را توجیه نمود؟ همان طور که در قسمت پایان همین شعر می‌خوانیم

ای انقلابیون اهل قدس

الخلیل، بیت لحم و اغوار^۱

به پیش

به پیش

برای رسیدن به فلسطین فقط یک راه وجود دارد

و آن هم راهی است که لوله تفنگ‌ها نشان می‌دهد^۲

او مایل است فلسطینیانی که از جنگ با اسرائیل آسیب دیده اند با خواندن اشعار او به ادامه نبرد دلگرم شوند و شکست‌های متعدد جهان عرب در برابر تک کشور اسرائیل آن‌ها را ناامید نکند. خصوصاً به این دلیل که در آن دوران عده ای برای حل وضعیت

أبحث عن طفولتي

وعن رفاق حارتي

عن كتبي

عن صوري

عن كل ركن دافئ

وكل مزهريه

۱. نام چهار مورد از شهرهای قدیمی فلسطین

۲. یا أیها الثوار فی القدس

فی الخلیل فی بیسان فی الأغوار

فی بیت لحم حیث کنتم أیها الأحرار

تقدموا

تقدموا

الی فلسطین طریق واحد

یمر من فوهة بندقيه

فلسطین به مذاکره و راهکار سیاسی دعوت می‌کردند ولی شاعر به تندی پاسخ می‌دهد راه حل این مشکل یکی است و آن تفنگ است.

طبعاً توصیه کردن به چیزی که زمینه تحقق ندارد فرصت آن از بین رفته است عقلانی نمی‌نماید. منظور شاعر از ابراز دلالتگی برای این سرزمین‌ها، دعوت مردم مبارز به پی‌گیری ایدآل سیاسی یعنی بازپس گرفتن زمین‌های فلسطینیان و تجدید مالکیت مسلمانان بر آن سرزمین‌ها است و این مهم چون ممکن است می‌توان تصور کرد دلالتگی او از نوع نوستالژی است.

چنان که خواندیم نوستالژی مربوط به زمانی است که فرصت احیای گذشته از بین رفته است و هنوز می‌توانیم و امید داریم به این که اشیا و مکانهایی را که در خاطرات و تجربه‌های مان به یاد داریم در برابر چشم مان حاضر کنیم و با آن‌ها انس بگیریم تا دلالتگی مان زایل شود. او نه تنها بر امکان بلکه بر ضرورت بازپس گرفتن سرزمین‌ها و شاد شدن مجدد مردم تاکید می‌کند که نشان می‌دهد دلالتگی او بنا بر نظریه موزر از نوع نوستالژی است.

البته شاعر در باب موطن خود نیز رای‌ی از همین دست داد آنگاه که می‌گوید
منارهای شام هر گاه با من روبوسی می‌کنی می‌گریند، آن‌ها نیز چون درختان روح دارند

از این‌یاسمین (لقب سوریه) خرمی در خانه‌های ما هست و گربه‌های مان در آن آرام می‌گیرند و می‌غنایند

قهوه جوش خانه جزیی از یادهای کودکی ما است و چطور آن را فراموش کنم وقتی عطر هل در آن قدر به یاد ماندنی است^۱

افسوس از هر سطر شعر او می‌بارد ولی افسوس او بی‌بازگشت و امیدبریده نیست. آن گاه که شهرش رایاد می‌کند و مخاطب قرار می‌دهد و از او همت می‌طلبد که
مرا به چاردیواری مدرسه ام بازگردان و قلم و گچ و کتاب‌هایم را به من باز پس ده^۲
یعنی هنوز به بازگشت به گذشته شیرینش (که از آن گسسته نیست!) امیدوار است.

و للمآذن كالأشجار أرواح
وقطعة البيت تغفو حيث ترتاح
فكيف أنسى؟ وعطر الهيل فواح

۱. مآذنُ الشَّامِ تبكي إذ تعانقني
للياسمينِ حقولٌ في منازلنا
طاحونةُ البينِ جزءٌ من طفولتنا
۲. وأرجعيني إلى أسوار مدرستي
وأرجعي الحبر والطبشور والكتبا

آن چه او می‌خواهد بدان بازگردد نشاطی است که زمانی صاحب آن بوده است و به طور مستقیم و غیرمستقیم رهبران سست اراده کشورهای عرب را به انتقاد می‌کشد که با بی‌تدبیری و خواری طلبی آن را از مردم دریغ داشته‌اند.

۴. نتیجه‌گیری

نزار قبانی شاعری است که نامش و جهان شاعرانه اش با نوشته‌های عشقی پیوندی عمیق خورده است ولی از وجه دیگری از این عاشق‌انگی که میهن پرستی و مبارزه سیاسی او است عمدتاً غافلیم. آنچه عاشقانه در سوگش ترانه می‌سراید آبادانی سرزمین و خوشبختی مردمان اش است، که نه به عنوان یک سیاستمدار، بلکه به عنوان یک شاعر می‌کوشد مردم دوران خود را به تلاش برای تحقق آن سوق دهد با در نظر گرفتن اوضاع زمانه و رخدادهای سیاسی اجتماعی زمانه او، در فهم شعرش دقیق‌تر می‌شویم آن گاه که در قصیده عشق و نفت^۱ خطاب به امرای نفت فروش خلیج همیشه فارس می‌گوید

بیت المقدس را فروختی .. و خداوند را فروختی .. و خاکستر مردگان را
در حالی که می‌دیدى جنگ افروزی اسرائیل چطور همزادان تو را نازاده کشت
با این کار خانه‌های ما ویران گشت و نوشته‌های ما سوخت
پرچم دشمن از تو فرازتر گشت
و همه بر دار کشیده شدیم
بر درختان جفه و حیفا
حال آن که بئر سبع فرزند تو و از خون تو بود^۲

او برای درمان درد سیاسی منطقه و کشورش راه حلی دارد و برای ابراز آن است که مخاطبان را به یاد زیبایی‌های از دست رفته زمانه و مکان خود می‌اندازد. بر اساس ویژگی‌های پنج گانه ای که والتر موزر به عنوان شروط شکل‌گیری نوستالژی از

۱. الحب والبترو

2. فَبِعَتَّ الْقَدْسَ .. بَعَتَّ اللَّهُ .. بَعَتَّ رَمَادَ أَمْوَاطِكُمْ
كَأَنَّ حَرَابَ إِسْرَائِيلَ لَمْ تُجْهَضْ شَقِيقَاتِكُمْ
وَلَمْ تَهْدِمِ مَنَازِلَنَا .. وَلَمْ تَحْرِقْ مَصَاحِفَنَا
وَلَا رَايَاتَهَا ارْتَفَعَتْ عَلَيَّ أَشْلَاءُ رَايَاتِكُمْ
كَأَنَّ جَمِيعَ مَنْ صُلِبُوا ..
عَلَى الْأَشْجَارِ .. فِي يَافَا .. وَفِي حَيْفَا ..
وَبِئْرِ السَّبْعِ .. لَيْسُوا مِنْ سُلَالَتِكَ

مالیخولیا مطرح می‌کند او امیدوار به بازگشت به دوران خوش گذشته است نه حسرت خورنده صرف خاطرات قدیم: او احساس می‌کند چون موقعیت فعلی سرزمین رضایت بخش نیست زندگی‌اش دشوار شده است، اوضاع و احوال زمانه برایش جذابیتی به همراه ندارد و دوران قدیم را تقدیس می‌کند، نسبت به مواریت فرهنگی و تاریخی سرزمین خویش بسیار آشنا و به آن علاقمند است، ارتباط خود را با چهره‌های اثرگذار تاریخ آن با علاقه بسیار حفظ می‌کند و تاریخ سرزمین خود را نیز به خوبی می‌داند. نزار قبانی بر این اساس به خوبی می‌تواند نقش رهبری مردم در جریان تحقیق ایده آل مورد نظرش به سمت سوریه ای آزاد و آباد را ایفا کند. به همین دلیل است که احساس وظیفه می‌کند برای میهنی که آن را از دست رفته می‌داند ابراز تاسف کند، چون کودکی که در کنار والدینی ایستاده است که در سوگ جد او به ماتم نشسته اند، چون نسل پسینی که "جای زخمی‌را از گذشتگان خود به ارث برده اند که زخمش از آن خود آنان نیست" (بهمن پور، بهاره، نجومیان، امیرعلی، ۱۳۹۶). در واقع نزار قبانی در اشعارش چنان در باب سرزمینش سخن می‌گوید که انگار آسیب جبران ناپذیری به عزیزترین داشته‌اش وارد شده است. از منظر روانی در پروسه اذعان، پذیرش و مواجهه "معوق" با درد ناشی از پذیرش خلا و فراق سرزمین مادری با مشکل بزرگی روبه‌روست: او موظف است پروسه سوگواری برای فقدان سرزمین مادری را به سرانجام برساند.

منابع

- احمد محمد عرود، علی، شخصیت و مکتب شعری نزار قبانی از منظر ناقدان معاصر عرب، محمد جعفری، تهران: سخن گستر، ۱۳۹۳
- اکبری، فاطمه، عشق از دیدگاه مولانا و نزار قبانی، تهران: جام جوان، ۱۳۹۶
- بهمن پور، بهاره، نجومیان، امیرعلی، روایتی شبح زده بازنمایی روان زخم مهاجرت در سه گانه هما و کاشیک از مجموعه داستانی خاک غریب اثر جومیا لاهییری، نقد زبان و ادبیات خارجی، دوره ۱۴ شماره ۱۹ (۱۳۹۶) ۷۷-۹۷
- پورافکاری؛ نصرت‌الله، فرهنگ جامع روانشناسی و روان‌پزشکی انگلیسی-فارسی، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۸۲
- حیدوش، أحمد، شعرية المرأة وأثوثة القصيدة: قراءة في شعر نزار قبانی، دمشق: اتحاد الكتاب العرب ۲۰۰۲
- شمیسا، سیروس، نگاهی به فروغ، تهران: مروارید، ۱۳۷۷
- صادقی روزگار، حمید، جایگاه انسان در شعر فریدون مشیری و نزار قبانی، تهران: پژوهش روزگار، ۱۳۹۴
- طاهری، زهرا، میراثی از جنس خسران، جستجوی خانه در برزخ دیاسپورا، نقد زبان و ادبیات خارجی، دوره ۱۵ شماره ۲۰ (۱۳۹۷) ۱۷۳-۲۰۰
- فیروزآبادی، مجدالدین، القاموس المحيط، بیروت: موسسه الرساله، ۱۴۰۶
- قبانی، نزار، انت لی، دمشق: منشورات نزار قبانی، ۲۰۱۱
- قبانی نزار، دفتر عشق: شعر نو عرب، غلامرضا تمیمی، تهران: کلک سیمین، ۱۳۸۹
- قبانی، نزار، سامبا: رقصه شعریه، دمشق: دار الآداب، ۱۹۵۷
- قبانی، نزار، طفولة نهد، دمشق: منشورات نزار قبانی، ۱۹۷۳
- قبانی، نزار، قالت لی السمراء، نزار قبانی، بیروت: عبد الحکیم عبد السلام العبد، ۱۹۶۴
- قبانی، نزار، قصائد، دمشق: منشورات نزار قبانی، ۱۹۶۷
- Loya, Arie. Poetry as a social document: The social position of the Arab woman as reflected in the poetry of Nizar Qabbani, International Journal of Middle East Studies 6.4, 1975
- Maktabi, Rania. "The politicization of the demos in the Middle East: Citizenship between membership and participation in the state, 2012

- Moser, Walter. "Mélancolie et nostalgie: affects de la Spätzeit." *Études littéraires* 31.2, 1999